

چند کلمه حرف از زبان یک کارگر

گروهی از کارگران داخل کشور

دوست عزیز،

خیلی وقت بود می خواستم با کسی حرف بزنم و درد دل کنم. اما هرچه می گشتم تا راهی برای گرفتن حرفم پیدا کنم عقم به جایی قد نمی داد.

می دانی من هم مثل تو مشکلات خیلی زیادی دارم. شاید مشکلات من با مال تو کمی فرق کند اما در این که همه ما مشکل داریم با هم فرق نمی کنیم. قسط، بدهکاری، تورم، هزینه های کمر شکن، بی حقوقی و خلاصه هزار دردسر ناشی از مشکلات اقتصادی. و اینها همه در حالیهست که ما در کشوری زندگی میکنیم که ثروت های زیادی دارد. نفت، گاز، معادن، خاویار، زعفران، پسته و خلاصه خیلی چیزهای دیگر که تو بهتر از من میدانی. در عین حال بچه های ما هر سال در المپیادها و مسابقات جهانی مقام می آورند و آدم های باهوش در کشور ما کم نیستند.

خیلی با خودم فکر کردم که پس مشکل چیست که وضع ما این طور است. و آیا می شود کاری کرد یا نه؟ راستش را بخواهی برای من هم که مثل تو وقت زیادی برای خواندن ندارم وقت برای فکر کردن هم خیلی پیدا نمی شود. به همین خاطر هم خیلی طول کشید تا بالاخره احساس کردم یک چیزی از قضیه دستگیرم شد.

اما پیدا کردن راهی که بتوانم این موضوع را با دوستی مثل تو در میان بگذارم هم راحت نبود. چون راستش هم می ترسیدم خسته شوی و وسط حرف من بگذاری و بروی و هم این که دوست داشتم حتما حرفم را تا آخر جوری بزنم که بتوانم بگویم منظورم چیست.

شاید حرف هایی مثل این را زیاد شنیده باشی اما خودت آخر سر می بینی که نمی خواهم فقط ناله کنم چون می دانم گوش تو هم مثل من از ناله پر است.

بگذار حرفم را از همین برگه کاغذی که الان داری آن را می خوانی شروع کنم. شاید خنده دار باشد وقتی ببینی صحبت کردن از چیزی مثل همین برگه کاغذ ما را به کجاها که نمی تواند ببرد. پس با کمک همین برگه کاغذ حرفم را برایت می زنم.

چوب های یک جنگل را هرچند وقت یک بار عده ای کارگر می آمدند و می بریدند. بعد سوار ماشینی می کردند که کارگر های دیگری آن را به کارخانه کاغذ سازی می بردند.

کارگرهای آن کارخانه چوب ها را بُرش می دادند تغییرات زیادی در آن ها می دادند تا بالاخره به شکل این کاغذ در می آمده. در کارخانه بقیه کارگرها کاغذها را بسته بندی و بارگیری می کردند. یک راننده که او هم کارگر است آن ها را تا انبار می برده و از آن جا هم به همه جا توزیع میشدند. تا بالاخره تو مثلاً صد تومان بابت این چند برگ کاغذ دادی.

تا این جا را داشته باش. حالا ببینیم مگر این وسط چه اتفاقی افتاده که من برای این که آن را به تو بگویم دارم له له می زنم. شاید بد نیست از آخر شروع کنیم. از همان صد تومانی که تو دادی و این چند برگ کاغذ را خریدی.

خوب حالا ببینیم از این صد تومان چه کسی چه قدر سهم می برد؟ از این پول صاحب کارخانه مقداری را بابت چوب جنگل می دهد و موادی که استفاده می کند تا این چوب را کارگر ها به کاغذ تبدیل کنند. اگر آن کارخانه مال خودش باشد که هر روز قیمت کارخانه اش بالاتر می رود و گرانه اجاره کارخانه را هم میدهد و بالاخره مقداری هم دستمزد به آدمهایی میدهد که مثل من و تو کارگرند، باقی مثلاً سی تومان میشود مال او. یعنی هفتاد تومان پول خرج کرده تا چیزی که در طبیعت بوده، که در مثال ما چوب جنگل است، را به قیمت صد تومان بفروشد. اما اگر امثال من و تو نباشیم که همه چیز مثل درخت آن جنگل باقی میماند و هزار سال هم که بماند کاغذ نمیشود. چه کسی آن درخت را به این کاغذی که الان جلو روی توست تبدیل کرده؟ خوب همانطور که دیدیم عده ای کارگر که مثل من و تو کار میکنند و دستمزد میگیرند.

شاید بگویی خوب این پول حق صاحب کارخانه است. او هم زحمت کشیده و به این جا رسیده. آن وقت من به تو می گویم هیچ فکر کرده ای اگر او هم مثل من و تو واقعا زحمت کشیده باشد چطور توانسته به ثروتی برسد که از همه کارگرهای او بیش تر است؟ می دانی چطور؟ کمی صبور باشی به تو می گویم.

برای تو که مثل منی و مجبوری کار کنی ما همیشه باید سودی به کسی برسانیم. و در قبال آن دستمزد بگیریم. خودت بهتر از من میدانی که با این دستمزد ما چه کار می توانیم بکنیم. همین که شکم خودمان و خانواده مان را سیر کنیم خیلی هنر کرده ایم. اگر نتوانیم چه می شود؟ بچه هایمان بالاخره مجبور به کار در خیابان ها یا کارخانه ها و کارگاهها می شوند یا می افتند به دست فروشی و گدایی. زنان زیادی از خانواده های افرادی که از کار اخراج شده اند یا نمی توانند با کارشان مثل یک انسان زندگی کنند هم مجبور به تن فروشی می شوند. و هرروز در روزنامه ها میخوانی که این کارگر و آن کارگر خود کشی کرده اند.

اما طرف مقابل چطور؟ او با همین کاری که من و تو برای او می کنیم و به اصطلاح سودی که عایدش میشود در بهترین جای این شهر زندگی میکند، بهترین ماشین را سوار میشود، و به بهترین جاها مسافرت میکند. و چون به اصطلاح امروزها مایه دار است اگر تولید کاغذ برایش سودی که او دوست دارد را نداشت پولش را در جایی که سودآور باشد

به کار می اندازد، مثلاً با همین پول تجارت میکند و آنرا میدهد از شهر یا کشور دیگری کاغذ وارد میکند، یا می رود و در کار ساختمان آن را به کار می اندازد تا سود بیشتری ببرد. اما چه کارگری که در خارج از کشور در کارخانه کار میکند چه کارگرهای دیگر مثلاً در بخش ساختمان همه مثل ما کار میکنند مزد میگیرند و به دیگران سود میرسانند.

هیچ میدانی آدم هایی مثل من و تو و آن کارگری که آن کاغذ را ساخته چه نقشی در این جامعه دارند؟ فقط کافی است سرت را برگردانی و به دور و برت نگاه کنی. چه می بینی؟ یخچال؟ تلویزیون؟ موکت؟ بله حتی لباسی که تنت کرده ای، همه را کسی مثل من و تو تولید کرده اند. فکر کرده ای برای همین آبی که من و تو میخوریم چند تا کارگر زحمت کشیده اند؟ نگاهی به آسفالت خیابان ببینداز. میدانی چند کارگر موقع آسفالت کردن خیابان آسیب دیده اند؟ هیچ فکر کرده ای برای استخراج سنگ از معدن برای همین دیواری که تو به آن تکیه میدهی چند کارگر معدن جانشان را در موقع کار از دست داده اند؟ خلاصه هر چیز بدرد بخور را که در این دنیا می بینی عده ای کارگر با کمک هم آن را تولید کرده اند و عده ای دیگر آن ها را یا از محل تولید تا آن جایی آورده اند که به نوعی قابل استفاده یا مصرف باشد یا اینکه شرایط عمومی زندگی را فراهم میکنند، کارگران اتوبوس رانی و کارمندهای ادارات از این دسته اند. به کارگران دسته اول می گوئیم کارگران تولیدی و دسته دوم میشوند کارگران خدماتی.

اما این دو دسته از این نظر که هرروز چند ساعت کار میکنند و دستمزد کمی میگیرند و به عده ای سود میرسانند با هم فرقی ندارند.

فکر نمی کنم حالا دیگر من و تو مثل قبل فکر کنیم که سودی که من و تو به سرمایه دار میرسانیم حق اوست. راستی بهتر است دیگر به جای مایه دار بگوئیم سرمایه دار. یادت باشد گفتیم آن کارخانه دار مقداری پول گذاشته برای کارخانه، مقداری را به من و تو حقوق می دهد، و هزینه های دیگری هم دارد. اینها همه یعنی هر پولی کسی خرج کند تا کسی برای او کار کند و پولش زیاد شود، میشود سرمایه و مالک آن میشود سرمایه دار. حالا اگر در کشوری مثل کشور ما درآمد اصلی در دست دولت باشد دولت می شود سرمایه دار اصلی.

شاید بررسی خوب دولت که دیگر سرمایه دار نیست چون دولت مال همه است. اما آیا واقعا اینطور است؟ آیا هیچ وقت دیده ای وقتی هم طبقه ای های ما در مقابل کارخانه ای تجمع می کنند تا حقوق عقب افتاده شان را مطالبه کنند پلیس همین دولت بیاید و کارخانه دار را تنبیه کند و بپرسد که چرا حقوق کارگرها را نداده ای؟ نه، این پلیس که حتی لباسی را که می پوشد کارگران تولید کرده اند، در حمایت از سرمایه دار، بر سر ما باتوم می کوبد و ما را دستگیر و زندانی میکند.

ببین حالا که گفتم دولت مال همه است دلم گرفت. یادت هست اولش گفتم کشور ما میتواند بهتر باشد. اما بعد با خودم فکر کردم آیا میشود بگوئیم کشور ما؟ بله اگر فقط من و تو

دیگر کارگرها در این کشور بودیم می شد گفت کشور ما. اما ما داریم در این کشور دست مزد میگیریم از عده ای. آنها از کار ما سود میبرند. همان طور که در بالا گفتیم آنها با سودی که ما با کارمان به آنها می‌رسانیم هر روز پول دارتر میشوند و من و تو؟ خودت بهتر میدانی.

فقط خوب است یادمان نرود که من و تو که هرچه را میبینی با کارمان تولید می‌کنیم نه یک کانال تلویزیونی داریم نه یک رادیو نه یک روزنامه که بتوانیم حرفمان را بزنیم.

آیا تو واقعا فکر می‌کنی همه این‌ها اتفاقی است؟ آیا فکر نمی‌کنی دولت کاری می‌کند که چرخ همه چیز طوری بگردد که همیشه من و تو برای او و بقیه سرمایه‌دارهای به قول خودشان بخش خصوصی سود تولید کنیم و آنها فقط آن قدر به ما دستمزد بدهند که از گرسنگی نمیریم و بتوانیم هی سود بیشتر و بیشتری به آنها برسانیم. آنها جزیی از طبقه سرمایه‌دارند و من و تو جزیی از طبقه کارگر. خودت ببین که ظرف همین دو سه سال گذشته درآمد دولت از فروش نفت تقریباً ده برابر شد ولی وضع ما چه‌طور؟ اما حالا که قیمت نفت افت کرده باز هم میخواهند فشار روی ما را بیشتر کنند. اما کسی جواب نمیدهد که چرا وقتی قیمت نفت آنقدر بالا رفت وضع ما هیچ بهتر نشد.

اما چه میشود کرد؟ شاید تو هم مثل خیلی از هم طبقه‌ای هایمان بگویی که تا بوده همین بوده و تا هست همین هست. فرض کنیم حرف تو درست باشد که همیشه همین طور بوده. فرض کنیم که همیشه این اوضاع بد وجود داشته. اما خودت قبول کردی که این اوضاع بد است. همان طور که ایدز بد است. همان طور که سرطان بد است. هیچ میدانستی خیلی از بیماریها که تقریباً الان ریشه کن شده اند یا واکسن یا دارویی برای آنها هست یک روز مثل همین ایدز و سرطان بودند و جان خلیها را گرفته اند؟ اما دانشمندان هیچ وقت فکر نکردند که چون این بیماری‌ها همیشه بوده پس نباید برای ریشه کن کردنشان مبارزه کرد. اما یک چیز دیگر هم بگویم؟ هیچ میدانی آن دانشمندی که میتواند به ریشه کن کردن این فقر و فلاکت من و تو کمک کند کیست؟ اگر بگویم باورت نمی‌شود یا شاید به من بخندی. فقط من و تو و همه هم طبقه‌ای هایمان میتوانیم واقعا کاری بکنیم. یعنی فقط همه آنها که به سرمایه‌دارها سود می‌رسانند. اما مگر جز من و تو کس دیگری میتواند به ما راه چاره نشان دهد؟ ممکن است خیلی‌ها این ادعا را بکنند. مگر نکرده اند؟ مگر نگفته اند خدا هم کارگر است. مگر با حرف هایشان پشت سر هم هندوانه زیر بغل ما ن نگذاشته اند؟ نتیجه چه شد؟

راستش را بخواهی من کمی میترسم. میپرسی چرا؟ میدانی از آنچه که دور و بر ما میگذرد با اجازه ات آدم احساس میکند که این جامعه خیلی زود دارد یک تغییرات اساسی میکند.

اما من و تو چه قدر برای این تغییرات آماده ایم و چه قدر در آنها سهیم هستیم؟ شاید بگویی ما یک بار انقلاب کرده ایم بس هفت پشتمان است. من هم قبول دارم که وضع ما بعد از

انقلاب بدتر شده. اما واقعا هم طبقه ای های ما چه قدر در انقلاب نقش داشتند؟ چند تا شعار کارگری در انقلاب را میتوانی اسم ببری؟ نتیجه آن میشود که به قولی سهم ما از انقلاب ۵۷ فقط یک خیابان بود به اسم خیابان کارگر.

هیچ میدانی سرعت تولید ماشین پژو در ایران خودرو فقط کمی کم تر از فرانسه است؟ فکر میکنی تفاوت دستمزد یک کارگر فرانسوی با کارگر هم طبقه او در همین ایران خودرو، یعنی بزرگترین کارخانه تولیدی کشور، چقدر است؟ نزدیک ده برابر. از هر صد تومان از فروش هر ماشین سهم کارگر در آنجا نزدیک به ده تومان است در اینجا کمتر از یک تومان. اما آیا این تعجب دارد؟ طبقه کارگر در فرانسه سالهای سال تلاش کرده و برای خواسته های خودش به صورت **آگاهانه** مبارزه کرده است و چون هنوز نتوانسته به همه خواسته های خودش برسد هر روز مبارزه میکند. ما چطور؟ امتحانش مجانبه. بیا برویم و مثلا از همکار همایمان **پیرسیم روزکارگر** چه روزی بوده و چه اتفاقی افتاده؟ خودت قبول داری که خیلی ها یا نمیدانند و یا دست بالاش میگویند روز خانه کارگر یا یازده اردیبهشت.

لب کلام این که اگر من و تو بتوانیم بیافتیم جلو تغییرات اجتماعی و بقیه جامعه را با خودمان بکشانیم میتوانیم فردا که جامعه را عوض کردیم بگوییم سهم ما را میخواهیم. ما حتی باید بتوانیم بقیه هم طبقه ای های خودمان را که هنوز به این نتیجه نرسیده اند که آن ها هم بخشی از **مزدبگیران** این جامعه هستند با خودمان بکشانیم. معلم ها، کارمنداها، پرستارها و کارگران کشاورزی هم مثل ما برای فروش نیروی کارشان فقط دستمزد ناچیزی میگیرند. معلم ها آیا کار اصلیشان این نیست که عده ای را تربیت کنند تا فردا به سرمایه دار ها سود برسانند؟ و پرستارها آیا باعث نمی شوند که ما سالم باشیم تا بتوانیم به زندگیمان ادامه بدهیم؟ اما آیا زندگی برای ما که سرمایه دار نیستیم جز با کارکردن و سود رساندن به سرمایه دارها ممکن است؟

به اینها باید **زنان خانه دار** را هم اضافه کرد. بله آنها هم بخشی از همین نظام سرمایه داری هستند که وقتی در خانه کار میکنند باعث می شوند کار همسرانشان در جامعه سود بیشتری داشته باشد و در ضمن مواظب باشند که فرزندان خوبی پرورش دهند تا وقتی بزرگ شدند کارگران خوبی شوند که بتوانند خوب سود آوری داشته باشند. حتما ما باید به **دانشجویان** یادآوری کنیم که خواسته های انسانی آنها فقط در صورتی واقعا جامعه عمل خواهد پوشید که آنها در کنار طبقه کارگر باشند. آزادی و برابری واقعی زمانی متحقق خواهد شد که کارگرها تصمیم گیرنده اصلی در جامعه باشند. اما میدانی چه چیزی نگران کننده است؟ همین دانشجویها در مراسم ما شرکت میکنند و حتی دستگیر میشوند. اما وقتی آنها برای خواسته های خود، که پیوند با کارگران جز اولویت های اصلی آنهاست، از دانشگاه اخراج میشوند یا به حبس محکوم میشوند ما پشت آنها را خالی میکنیم.

اما شاید بگویی اگر ما هم قدرت را به دست بگیریم ما هم شروع می کنیم به زور گویی. اما اگر همه این ها را که اسم بردم بگذاری کنار هم دیگر چه کسی میماند، جز یک عده

ملاک، آدم هایی که فقط این فقر ما را شرعی می کنند، پلیسی که زور می زند همین وضع را حفظ کند، خلاصه سرمایه دارها و طرفدارانشان؟

شاید بگویی که نمیگذارند. ولی من فکر میکنم از همان اول هم قرار نبود بگذارند. معلوم است سرمایه دار فکر میکند فقط سرمایه او مهم است و من و تو هرچه میگیریم تازه از سرمان زیاد هم است. او پیش خودش میگوید اگر سرمایه او نباشد ما از گرسنگی میمیریم. ببین چه قدر خنده دار است که او سرمایه اش را که با کار امثال من و تو به این جا رسیده به رُخ خود ما میکشد. او نمیداند که وقتی میگوید سرمایه من مهم است در اصل دارد میگوید کار امثال من و توی کارگر که تبدیل به این سرمایه شده است مهم است.

شاید تو از من بپرسی خوب اینها را گفتی همه درست، که چی؟ چکار میشود کرد؟ اولین کار این است که ما کارگرها به قدرت خودمان پی ببریم. بدانیم که هرچه هست ثمره کار ماست. و در ضمن ما از این ثروت در واقع بی نصیبیم. ما باید همدیگر را از اهمیت کارمان مطلع کنیم و کم کم برویم سمت اینکه روزنامه خودمان را داشته باشیم و تشکل های واقعی خودمان را ایجاد کنیم. چون با این که هر چه در این جهان هست را ما کارگرها درست می کنیم این کار را تک تک انجام نمیدهیم. من و تو با همکاری هم طبقه ای هایمان این ثروت را ایجاد می کنیم و اگر بخواهیم حقمان را بگیریم فقط در کنار هم می توانیم این کار را بکنیم. چرا؟ چون اگر این حرف ها را به تنهایی ببریم و در محل کارمان پخش کنیم ما را اخراج میکنند اما اگر همه با هم این را بخواهیم کسی به هیچ وجه نمیتواند جلومان را بگیرد. اگر هم طبقه ای های ما در هر بخش تصمیم بگیرند تا زمان رسیدن به یکی از خواست هایشان سرکار نروند هر روز جایی از جامعه لنگ میماند. امروز مترو متوقف میشود، فردا برق قطع میشود، پس فردا بوی گند همه شهر را بر میدارد و همین طورالی آخر.

بله هرکارگر تنها نه میتواند تولید را پیش ببرد و نه میتواند حقش را بخواهد. ما هر کدامان وقتی که تنهایی مثل ترکه های نازکی هستیم. اما میدانی چه چیزی دل آدم را میسوزاند؟ ما کارگرها وقتی نوبت به منافع سرمایه دارها و دولتشان میرسد خیلی خوب در کنار هم قرار میگیریم و عین پولادی میشویم تا کار آنها لنگ نماند اما وقتی پای حقوق خودمان می آید وسط مثل همان ترکه های نازکی میشویم که جدا از هم هستیم و بدبختانه حتی نمیدانیم که فقط در کنار هم میتوانیم برای حقوقمان مبارزه کنیم. حتی بدتر از این. نه فقط بقیه کارگران را تنها گذاشته ایم بلکه حتی از کارها و مشکلات آنها بی خبریم. نمیدانیم کدام کارخانه اعتصاب است. کارگران کدام کارخانه مدت هاست حقوق نگرفته اند. هم طبقه ای ما در هفت تپه از کارگر عسلویه و صنایع فولاد بی خبر است و حتی پارس خودرویی نمی داند چه دارد بر سر سایپایی می آید.

اما همین طور که ما الان از هم طبقه ای هایمان بی خبریم و برای آن ها کاری نمی کنیم فردا آنها هم از مشکلات ما بی خبر میمانند و برای ما کاری نمیکنند. ما بیشتر مثل آدمهایی هستیم که در صف اتوبوس منتظرند و وقتی اتوبوس دیر میاید فقط بلدیم بگوییم که چرا بقیه خط ها اتوبوس دارند و ما نداریم یا یخه کارگر شرکت واحد را بگیریم که چرا

دیر کرده است. ولی وقتی همین کارگر را ننده شرکت واحد برای حقوق و مزایای خود و برای حق تشکل آزد و مستقل کارگری اعتصاب میکند انگار نه انگار که او هم یکی از ماست. بله! ما به ندرت سعی میکنیم دنبال ریشه مشکلاتمان بگردیم.

اما آنها چطور؟ منظورم سرمایه دار هاست. آیا آنها هوای هم را دارند؟ خودت ببین. به جز آن دو بخشی که گفتم یعنی بخش سرمایه داری **تولیدی** و بخش **تجاری** یک بخش دیگر هم هست که هرکدام از این دو تا که مشکلی داشته باشند می روند سر وقت او. و آن هم وقتی است که پول نقد کم داشته باشند. مثلا وقتی به وام یا اعتبار احتیاج داشته باشند. بله درست حدس زدی می روند سراغ **بانک ها** و **موسسات مالی**. این بخش در عین حال به آن سرمایه داری که کالاهای تولید شده سایر کشورها را وارد میکند هم هرچه قدر بخواهد وام میدهد. و همان طور که سرمایه دارهای بخش خدمات و همین طور به اصطلاح **تاجر ها** میدانند بدون تولید هیچ چیزی نیست که آن ها بخواهند آن را توزیع کنند این بخش هم خیلی خوب میداند که ثروت در اصل در بخش تولید و با کار کارگران آن بخش است که تولید میشود. اما آیا این بخش سرمایه داری هوای کارگران این بخش یعنی بخش تولید را دارد؟ نه هم طبقه ای عزیز. خودت بهتر میدانی من و تو برای گرفتن یک وام مثلا یک میلیون تومانی آن چه قدر باید دوندگی بکنیم. اما کم نیستند آدم هایی که وام های میلیاردی میگیرند. نه. این بخش سرمایه داری هوای سرمایه داران آن دو بخش را دارد تا هم **کالا در بخش تولیدی تولید شود و هم در بخش خدمات توزیع شود** تا بالاخره به دست من و تو برسد تا ما بتوانیم با خرید آن چه هم طبقه ای هایمان تولید کرده اند ثروت همه سرمایه دارها را زیادتر کنیم.

بله هم طبقه ای عزیز!

وقت آن رسیده که من و تو به فکر هم باشیم. باید صندوق هایی درست کنیم که فردا که حتما برای حقمان مجبور به اعتصاب میشویم بتوانیم مدت بیشتری دوام بیاوریم. برای کارگرهایی که اعتصاب میکنند کمک مالی جمع کنیم. با این کار به آنها نشان دهیم که فردا ما فقط به پشتوانه آنها میتوانیم برای گرفتن حقمان اعتصاب کنیم.

راستی اگر برای مثال کارگران ایران خودرو برای کمک به اعتصاب کارگران هفت تپه یا هر جای دیگر فقط نفری هزار تومان از حقوق خود را کنار بگذارند میدانی میشود ماهی چند میلیون تومان؟

بعضی وقت ها با خودم فکر میکنم حالا که ما کارگرها تمام ثروت جامعه را خودمان تولید میکنیم چرا اصلا نباید تولید و توزیع را دست خودمان بگیریم و اصلا جامعه را خودمان اداره کنیم؟

آیا همین الان میتوانیم این کار را بکنیم؟ خوب مسلماً نه. چون کسی اخبار واقعی از مشکلات ما را نمیدهد و به نفعش نیست که بدهد و نمیگذارند صدای ما به گوش هم برسد و ما هم هنوز به قدرت خودمان پی نبرده ایم. ما با هم متحد نیستیم. اما اگر ما تریبون خودمان را درست کنیم و تشکل های واقعی خودمان را ایجاد کنیم می توانیم حق خودمان را بگیریم.

اگر فکر میکنی درددل من بدربخور بود آن را با دیگر هم طبقه ای هایمان در میان بگذار. به آنها بگو که تنها راه چاره ما این است که برای حقوق مان با هم متحد شویم و در تغییرات اجتماعی نقش اصلی را داشته باشیم. روزنامه خودمان را داشته باشیم. از آنها بخواه که بیاییم و با تشکل واقعی مان برای رسیدن به دنیایی بهتر تلاش کنیم.

منبع سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

<http://komitteyehamahangi.com/post299.htm>